

## تأثیرات شرقی در فلسفه یونانی

نوشته: استفان پانوسی



### پیشگفتار

بعد از تدوین کتاب تأثیر فرهنگ و جهان بینی ایرانی بر افلاطون<sup>۱</sup> و انتشار مقاله آراء اناکسیمندروس در پرتو اندیشه های شرقی<sup>۲</sup>، نگارنده بر آن شد تا در همان بحر تأثیرات شرقی در فلسفه دیرین یونانی، سخنی چند با خوانندگان گرامی در میان گذارد.

مطرح کردن مسئله مربوط به تأثیرات شرقی از يك سو در فلسفه یونانی به طور کلی، و از سوی دیگر بر یکایک فلاسفه یونانی به طور اخص باید حداقل برای ما شرقیان به جهاتی مختلف حائز اهمیت فراوان باشد. این مسئله را از دیرباز، حتی در زمان افلاطون و در نزد شاگردان وی، مطرح کرده بودند. از آن زمان به بعد گزارشهای فراوانی از سوی این یا آن فیلسوف یا این یا آن مورخ از سوی عقایدنگاران درباره متاثر شدن فلاسفه یونانی از اندیشه های شرقی به تاریخ سپرده

شده است. ابن سینا، در دوره اسلامی، در مقدمه منطق المشرقیین بعید نمی داند که منطق از راه دیگری غیر از راه یونانی به ما رسیده باشد.<sup>۳</sup> در سده های اخیر نیز، برخی از محققین غربی<sup>۴</sup> به تحقیقات نسبتاً موشکافانه ای تن در داده اند تا این مسئله را به صورتی منظم و با جدیت هرچه تمامتر به گوش آنانی برسانند که عهده دار تدریس فلسفه در دانشگاه های بیشمار دنیا شده اند، ولی هیئات که حاصل پژوهش های این دسته از محققین هم اکنون در قفسه های کتابخانه ها گردوخاک می خورد، در حالی که تدریس سنتی در فلسفه راه خود را در راه اعتلای مقام اندیشه در غرب، به عنوان تنها وارث بلامنازع فرهنگ یونانی، بدون هیچگونه تجدیدنظر دنبال می کند. از اینرو با این که دهها سال است که کتب و مقالات بسیاری در ارتباط با تأثیرات شرقی در فلسفه یونانی به زبانهای غربی به نگارش در آمده است، بسیاری از طالبان علم و ادب و جویندگان فرهنگ و فلسفه، چه در غرب و چه در شرق، چه از روی عمد و آگاهی و چه به صورت سهو و ناآگاهی، از طرح این مسائل سرباز می زنند. هم اکنون در طیف بسیار گسترده دانشمندان غربی هستند کسانی - گرچه انگشت شمار - که هرچند یکبار بانگی در تاریکی ها برمی آورند و پیامهای اغلب بی پیام گیر بدین منظور می فرستند که باید در شناخت ریشه های فکر و فلسفه و در شناسائی تاریخ اندیشه های غربی در پرتو یافته های روزافزون و جدیدتر محققین تجدیدنظر کرد.

#### مارتین لیچفیلد وست<sup>۵</sup> ( Martin Litchfield West )

در میان این دانشمندان می توان به مارتین لیچفیلد وست و به کتاب بسیار با ارزش وی تحت عنوان سپیده دم فلسفه یونانی در پرتو اندیشه های شرقی اشاره کرد که به جبهه گیری دانشمندان یونانی پرست و مغرور به فرهنگ غربی سخت می تازد و دیدگاه کسانی را که معتقد به برتری مادرزادی و خدادادی قریحه یونانی بر دیگر قریحه ها هستند، شدیداً مورد انتقاد قرار می دهد. م. ل. وست می نویسد «دید مبتنی بر برتری فطری و ذاتی یونانی بر سایر ملتها چون تکلیفی مفروض بر دانشمندان در همان گامهای اولیه ای که در راه کشف تأثیرات شرقی در فلسفه یونانی

به صورت نسبتاً جدی برداشته شده بود، احساس می شود. . . در تمام پڑوهشهای اولیه چنین آمده است که گوئی فلسفه یونانی تاج و اوج تلاشهای عقلانی انسانهای پیشین تر از یونانیان بوده است؛ گوئی فکر یونانی آنچنان قدرتی داشته است که توانسته حکمتهای چین و هند و ایران و مصر و فلسطین را بهم در نوردد و آنها را هضم کرده و استحاله دهد و خود را جانشین آنها گرداند»<sup>۶</sup>.

مارتین لیچفیلد وست، در دنبالهٔ مطالب خود، از پڑوهشگرانی که از قرن گذشته مسئلهٔ متأثر شدن فلاسفهٔ یونانی از جهانبینی های گوناگون شرقی را با جدیت علمی مطرح کرده بودند نام می برد و آنان را نیز در دام همان تکلیفی درگیری می بیند که برطبق آن باید مسئله را چنان مطرح و حل کرد که قریحهٔ یونانی بی همتا و بلامنزاع در آسمان اندیشه‌ها اوج بگیرد. تحقیقات این دانشمندان بسیار ارزنده است مشروط بر اینکه از یوغ برتردانی قریحهٔ یونانی پالوده شود و یافته‌ها و یافته‌ها و مواضعی را که این دانشمندان در متون یونانی در ارتباط با جهانبینی های شرقی باز یافته‌اند، دگر باره آنها را با اعمال انصاف و بی طرفی علمی مورد بحث و بررسی مجدد قرار داد. دانشمندی که در قرن گذشته خود را درگیر این مسائل کرده بودند اجمالاً عبارتند از:

۱- آ. گلادیش A. Gladisch، مؤلف کتاب هراکلیتوس و زردتشت (یک پڑوهش تاریخی)، لایپزیگ ۱۸۵۹، و نیز مؤلف کتاب دیانت و فلسفه، برسلاو ۱۸۵۲.

۲- لاسل Lasselle، مؤلف کتاب هراکلیتوس تاریخ اندیش، در دو جلد، برلن ۱۸۵۸.

۳- ا. روث E. Röth، مؤلف کتاب تاریخ فلسفهٔ غربی، ما، در دو جلد، مانهایم ۱۸۴۶.

۴- گ. تایشمولر G. Teichmüller، مؤلف کتاب مطالعات جدید در تاریخ مفاهیم، ۱۸۷۸.

۵- آ. کیاپلی A. Chiappelli، مؤلف کتابی در مجموعهٔ کارنامهٔ علوم اخلاقی و سیاسی و اجتماعی انجمن پادشاهی ناپل، ۱۸۸۷.

۶- او. گروهی O. Gruppe، مؤلف کتاب مذهب و اساطیر.

۷- ر. گاربه R. Garbe، مؤلف مقاله‌ای در دفتر ماهیانهٔ فلسفه، شمارهٔ ۲۹، سال

۱۸۹۵، ص ۵۱۳-۵۳۰.

۸- ر. اولدنبرگ، صاحب مقاله‌ای در *Deutsche Rundschau* روندشاو، شماره ۲۲، سال ۱۸۹۸، ص ۱۹۳-۲۲۵.

بنابر گفته مارتین لیچفیلد وست، هیچک از این دانشمندان حتی از آن شواهدی که خود به نفع احتمال تأثیرات شرقی در فلسفه یونانی پیدا کرده‌اند. متأثر نیستند؛ بلکه آنان ضمن یافتن شواهد مستند تاریخی که به متأثر شدن فلاسفه یونانی از افکار و عقاید و اساطیر رایج در شرق دلالت می‌کند، دانسته یا ندانسته به گشودن کوره راههایی نیز پرداخته‌اند تا فلسفه یونانی بتواند از شر اندیشه‌های شرق رهائی یابد. بدینسان است که دانشمندان دیگری نظیر برنایس Bernays و تزلر Zeller از این کوره راهها استفاده کرده‌اند تا بر علیه پڑ و هشهای جاری در راه شرقی کردن اندیشه یونانی با مرجعیت قاطع خود فتوا بدهند؛ تا بدانجا که ا. ولمن E. Wellmann در مقاله‌ای که به سال ۱۹۱۲ در مجموعه پاولی - ویسوا Pauly-Wissowa منتشر کرد، پرونده موضوع مورد بحث را، در پرتو مرجع بودن شخصیت تزلر در فلسفه، به کلی بسته و مختومه اعلام کرد.

از جنگ جهانی اول به بعد، چند تن از پڑ و هشگران از فتوای تزلر منعکس در مقاله ولمن و از تدریس سنتی منجر به تقدیس قریحه یونانی سرپیچی کردند و دنباله پڑ و هشهای پیشینیان را در زمینه برخورد اندیشه‌های شرقی با اندیشه‌های یونانی در آسمان سپیده دم فلسفه، از سر گرفتند. این پڑ و هشگران اجمالاً عبارت‌اند از:

۱- آ. لوی A. Levi، صاحب یک مقاله در مجله اسکولاستیک جدید، شماره یک، سال ۱۹۱۹.

۲- ل. آ. ستلا L. A. Stella، صاحب یک مقاله در گزارشنامه فرهنگستان ملی و پادشاهی لینچه‌ای، رشته علوم اخلاقی، تاریخی و فلسفی، سری ۶، سال ۱۹۲۷، ص ۵۷۱-۶۰۲.

۳- ی. ناکاهارا Y. Na Kahara، صاحب کتاب تصور بابلی در زیر بنای تعلیم هراکلیتوس مربوط به لوگوس، سال ۱۹۳۲.

۴- فان در وردن Van der Waerden، صاحب مقاله‌ای در مجله هرمس، شماره ۸۰،

سال ۱۹۵۲، ص ۱۲۹-۱۵۵.

۵- سری آورویند و Sri Aurobindo، مؤلف کتاب هراکلیتوس سالهای ۱۹۴۱ و ۱۹۴۷.

۶- پول ماسون اورسل، P. Masson-Oursel، مؤلف کتاب فلسفه در مشرق زمین، سال ۱۹۴۱.

۷- ا. پاچی، E. Paci، مؤلف يك مقاله در مجله Acme، شماره ۲، سال ۱۹۴۹.

۸- آ. سومیلیانا A. Somigliana، مؤلف کتاب تأثیرات ودائی در تفکر هراکلیتوس، میلانو، سال ۱۹۵۳؛ و صاحب مقاله‌ای در مجله سوفیا، شماره ۲۷، سال ۱۹۰۹، ص ۵۸-۹۴؛ و مؤلف کتابی تحت عنوان یکتاگرایی هندی و یکتاگرایی یونانی در قطعاتی از هراکلیتوس، کاتانیا، سال ۱۹۶۱.

۹- آ. شتور A. Stöhr، مؤلف کتاب هراکلیتوس، وین، سال ۱۹۲۰.

۱۰- ژ. پریلوسکی J. Przulski، صاحب مقاله‌ای در مجله تاریخ مذاهب، شماره ۱۲۲، سال ۱۹۴۰، ص ۸۵-۱۰۱.

۱۱- رامنو C. Ramnoux، صاحب مقاله‌ای در مجله مدیترانه، شماره ۱۹، سال ۱۹۵۹، ص ۳۲۹-۳۶۴.

۱۲- ر. م. افنان R. M. Afnan، مؤلف کتاب تأثیر زردتشت بر تفکر یونانی، نیویورک، سال ۱۹۶۵.

۱۳- ژ. م. کلو J. M. Cleve، مؤلف کتاب غولهای فلسفه یونانی پیش از سوفسطائیان، سال ۱۹۶۵. *رساله‌های علوم انسانی*

در جوار این پژوهشگران که برخی از آنان متولد خاورزمین هستند بعضی از خاورشناسان غربی نیز پا به میدان گذاشتند تا فتوای خود را در ارتباط با این مسائل بیان بکنند، از جمله:

۱- س. ویکاندر S. Wikander، صاحب يك خلاصه دو صفحه‌ای در کتاب عناصر شرقی در دیانت یونان باستان، پاریس، سال ۱۹۶۰، ص ۵۷-۵۹.

۲- ژ. دوشن - گیمن J. Duchesne-Guillemin، صاحب کتاب پاسخ غرب به زردتشت، ۱۹۵۸، و صاحب مقاله‌ای در مجموعه شرق و غرب، شماره ۱۳،

سال ۱۹۶۲، ص ۱۹۸-۲۰۶؛ و همچنین صاحب مقاله دیگری در مجله فلسفه، تورینو، شماره ۱۳، سال ۱۹۶۲، ص ۵۴۹-۵۶۱؛ و مؤلف کتاب دیانت ایران باستان، پاریس ۱۹۶۲؛ و صاحب مقاله‌ای در مجله تاریخ مذاهب، شماره ۳، سال ۱۹۶۲، ص ۳۴-۴۹.<sup>۷</sup>

مارتین لیچفیلد وست شکوه و گلایه از این بابت دارد که با وجود اینکه از قرن گذشته تاکنون صدها کتاب و مقاله از خامه پژوهشگران در زمینه متأثر شدن فلاسفه یونانی از شرق، به نگارش در آمده است؛ معهذاً باز هم می‌بینیم که مؤلفین کتابهای دست بالا و مرجع در فلسفه و در تدریس سنتی تاریخ فلسفه به فتوای یک ولمن یا به مقاله دو صفحه‌ای یک ویکاندر، که در بالا به آنان اشاره شد، اکتفا می‌کنند تا مطلب مورد بحث را مردود دانسته و به کلی کنار بگذارند. بدینسان است که نه در تألیفات معیارگونه‌ای کیرک-راون، Kirk-Raven، و نه در کتاب چهارصد صفحه‌ای کیرک Kirk، دربارهٔ هراکلیتوس، حتی یک کلمه در باب اینکه باید یونانی بودن فکر ناب هراکلیتوس را مورد تردید قرار داد، دیده نمی‌شود. همچنین است که در مقاله هفتاد و پنج ستونی ماکروویچ Macrowich در مجموعهٔ پاولی-ویدوا، و در فصل نود صفحه‌ای از کتاب تاریخ فلسفه یونانی تألیف گوتری Guthrie تنها به یک اشاره کوتاه برمی‌خوریم که می‌گوید «ما این مطالب را در ارتباط با شرق کنار می‌گذاریم، زیرا شاهدی یقین در دست نیست تا بتوان به وابستگی هراکلیتوس با حکمت شرقی اعتراف کرد، بلکه همهٔ این مسائل حدس است و تخمین محض».<sup>۸</sup> گوتری در این میان به کسانی که علاقه‌مند به این مسائل هستند توصیه می‌کند مقاله دو صفحه‌ای ویکاندر را بخوانند!

مارتین لیچفیلد وست می‌نویسد که آیا عجیب نمی‌نماید که افرادی به اصطلاح وارسته‌ترین محققان باشند ولی نخواهند توجهی به مباحث غیر یونانی داشته باشند. چنین محققانی عادت کرده‌اند تنها با متونی سروکار داشته باشند که برای فهمشان زبان و مقدمات فرهنگی آنها را با رنج فراوان در زمان تحصیل فراگرفته‌اند. آنان خود را در زمینه‌ای خارج از یونان باستان ذیصلاحیت

نمی‌دانند، به ویژه اگر این زمینه‌ها از جمله زمینه‌هایی باشد که در آنها برخی از دانشمندان - به قول آنان - ابلهانه وارد شده‌اند. چنین محققانی ترس از این دارند که مبادا در پهنه‌ای گام بگذارند که خاص دسته‌ای از ابلهان به شمار می‌آید. برای آنان آسانتر می‌نماید برای خود مرز و نشانهایی برپا کنند و خود را قانع بدین کنند که آنچه می‌دانند و می‌توانند به آن پردازند، تماماً همان چیزی است که آنان باید بدانند و به آن باید پردازند. آنان نیک واقف بر این امر هستند که شك کردن در امور، بهترین پناهگاه برای يك محقق است. آنان بر این گمان هستند که بهتر است انسان چیزهایی باور نکند که ممکن است روزی درست از آب در آید تا چیزهایی را باور بکند که ممکن است روزی خط بطلان بر آنها کشیده شود.<sup>۹</sup>

در صفحات قبلی دیدیم که مرجعیت تزکر Zeller در فلسفه، برای مردود دانستن مباحث مربوط به دنباله کردن ریشه‌های فلسفی یونانی در جهان بینی‌های شرقی، دانشمندان را دو گروه کرد. گروهی که اکثریت را تشکیل می‌دهد از اصل «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو» تبعیت می‌کنند که گروه عاقل و دانا و معتقد و مقید به تدریس سنتی بر مبنای فکر ناب و قریحه بی‌همتای یونانی و غربی است. گروه دیگر - که برای گروه اول ابله و نادان به شمار می‌آیند، گروه انگشت شماری هستند که خواهان تجدیدنظر در تاریخ فلسفه می‌باشند. نکته جالب توجه از نظر ژ. بیده J. Bidez این است که گرچه خود تزکر علناً منکر تأثیرات شرقی در فلسفه یونانی بود ولی ویرایشگر کتاب چندین جلدی تزکر در تاریخ فلسفه به نام و. نستله، W. Nestle، به وجود چنین تأثیراتی علناً اعتراف می‌کند.

### ژ. بیده J. Bidez

یکی دیگر از دانشمندانی که با وجود فتوای‌های پی‌درپی مراجع به اصطلاح بلند پایه فلسفه بر علیه دنباله‌گیری مسئله تأثیرات شرقی در فلاسفه یونانی پادریه‌ها خاص ابلهان می‌گذارد، ژ. بیده است که با تدوین کتابی، تحت عنوان اثوس یعنی افلاطون و خاور زمین،<sup>۱۰</sup> خود را مشمول گروه ابلهان می‌کند؛ اثوس به معنی

«سپیده‌دم» دلالت بر سپیده‌دم فلسفه می‌کند. بیده به شواهد و دیدگاه‌های تازه‌ای دست یافته است که پرتوهای تابناکتری بر موضوع مورد بحث ما بر می‌افکند. او گزارش می‌دهد که حفاری‌های باستانشناسی موفق به بیرون کشیدن کتابخانه‌ای نسبتاً بزرگ از زیر مواد مذاب کوه آتشفشانی وزوویو Vesuvio در شهر کوچک هرکولانوم Herculanium شده است. این کتابخانه به شخصی به نام پیزو Piso، که حاکم وقت در شهر هرکولانوم بود، تعلق داشته است. در میان اسناد تیره شده موجود در این کتابخانه طوماری به دست آمده است که درباره تاریخ اکادمی افلاطون و لحظات آخر زندگی وی گزارش می‌دهد. صاحب این گزارش شخصی است که شاگرد و منشی افلاطون بوده و نام وی فیلیپوس اوپونتی Philippe d'Oponite است که ویرایشگر محاوره قوانین و مدون محاوره اپینومیس نیز بوده است.

بر طبق گزارشی که از فیلیپوس اوپونتی در این طومار در دست هست افلاطون در حال احتضار شخصی را به نزد خود می‌پذیرد که ملقب به کلدانی است. این شخص ظاهراً مبلغ تعالیم کلدانی در یونان آن زمان بوده است. او برای تسلی خاطر افلاطون در شرف مرگ، بر سر بالین وی نشست. محتویات این گزارش در پرتو متون دیگر از دوره باستان تأیید می‌شود: پاوزانیاس<sup>۱۱</sup> (Pausanias) کتاب ۴، فصل ۳۲، فقره ۴) نیز از تأثیرات کلدانی و مجوسی در تعالیم افلاطون گزارش می‌دهد. در نزد سنکا<sup>۱۲</sup> (رساله ششم) و همچنین در یک زندگینامه قدیمی مربوط به افلاطون آمده است که تعدادی مجوسی در کنار افلاطون که در حال مرگ بود، حضور داشته‌اند. از اینکه افلاطون دقیقاً در سالگرد روز تولد خود - یعنی در روزی که ضمناً جشن اپولون، یونانی‌ترین خدایان یونان، برگزار می‌شد - فوت می‌کرد؛ و از اینکه او ۹ بار ۹ سال یعنی ۸۱ سال - یعنی شماره‌ای کامل<sup>۱۳</sup> در قید حیات بوده است، مجوسهای حاضر در فوت افلاطون سخت در شگفت شدند و افلاطون را انسانی والاتر از انسانهای دیگر پنداشتند، از این روی مراسم مذهبی خود را برای او به جای آوردند.

از سوی دیگر در یک گزارش از دیوگنس لائرتیوس<sup>۱۴</sup> Diogenes Laertios (کتاب ۳، فصل ۲۵) می‌خوانیم که در روز مرگ افلاطون، یک پیکره‌تراش به نام



سیلانیون Silanion نیم تنه‌ای از پیکر افلاطون متوفی را ریخته‌گری کرد و در زیر آن، این عبارت را منقور نمود: «مهرداد ایرانی، فرزند اورونتوباتس<sup>۱۵</sup> ایرانی این پیکره افلاطون را وقف ربات النوع Musais کرد و سیلانیون آن را ریخته‌گری کرد». <sup>۱۶</sup> سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا این مهرداد ایرانی همان کسی است که در طومار حفرایهای هرکولانوم و در گزارش سنکا به عنوان «کلدانی» از وی نام برده می‌شود؟<sup>۱۷</sup> جواب هرچه باشد، موضوع حضور بیگانگان در میان اطرافیان افلاطون بیش از پیش مصداق می‌یابد.

باز هم در طومار هرکولانوم آمده است که ارسطودر مراحل اولیه تکامل فلسفی اش تحت تأثیر افلاطون، به تعالیم ایرانی و کلدانی سخت علاقه‌مند بود.<sup>۱۸</sup> طومار مزبور همچنین گزارش می‌دهد که اپیکوریا آکادمی افلاطون را به پذیرفتن تعالیم بیگانه بر مبنای نجومیات، امری که مغایر با روحیه یونانیان است، متهم کرده بودند. این گزارش با این امر مطابقت دارد که یکی از اپیکوریاها به نام کولوتس Colotès، پرده از روی يك هویت افسانه‌ای موسوم به ار<sup>۱۹</sup> Er در محاوره جمهوری افلاطون برمی‌دارد و آن را اسم مستعاری برای به پشت پرده در آوردن تعالیم ایرانی می‌داند.<sup>۲۰</sup> اینک ما می‌دانیم که کولوتس مزبور، شاگرد اپیکوروس بود و او امری را به تاریخ می‌سپارد که در میان شاگردان دیگر اپیکوروس نیز متداول بوده است، یعنی اعتقاد بر اینکه آدکامی افلاطون به پذیرفتن تعالیم بیگانه شرقی متهم می‌شده است.

بیده در پرتو این یافته‌ها و در پرتو داده‌های دیگر در ارتباط با دموکریتوس<sup>۲۱</sup> و اویدوکسوس کنیدی<sup>۲۲</sup> Eudoxos خواهان تجدیدنظر در موضوع مربوط به تأثیرات شرق در فلسفه یونانی می‌شود و به نگارش کتاب ۱۹۰ صفحه‌ای خود با ۵۱ صفحه تعلیقات و حواشی می‌پردازد که رئوس مطالب آن از قرار ذیل است:

فصل ۱: شواهد و دیدگاههای تازه

فصل ۲: سپیده‌دم مکتب فیثاغوراس در ارتباط با خاور زمین

فصل ۳: مسافرت‌های افلاطون به شرق

فصل ۴: اویدوکسوس کنیدی

فصل ۵: سخنان اریستوفانس در محاوره مهمانی

فصل ۶: حکایت ار Er

فصل ۷: حکایت امپدوتیم Empédotime در نزد هواکلیدس پونتوسی<sup>۲۳</sup> (از  
(Pontos)

فصل ۸: موبخ خدایان در محاوره فایدروس

فصل ۹: حکایت محاوره سیاست

فصل ۱۰: محاوره تیمایوس

فصل ۱۱: فیلیپوس اوپونتی و محاوره اپینومیس

فصل ۱۲: ثنویت در محاوره قوانین و در محاوره اپینومیس

فصل ۱۳: الکیبیادس اول

فصل ۱۴: افلاطون و کتاب به غلط منسوب به هیپوکراتس (ابقراط) درباره  
هفتگان<sup>۲۴</sup> یا هفته‌ها

فصل ۱۵: افلاطون و دموکریتس

و خاتمه

### تعلیقات

۱- رنگ افلاک در افسانه Er در کتاب دهم جمهوری افلاطون

۲- اتلانسیس<sup>۲۵</sup> Atlantis

- حواشی

### آدکامی افلاطون

برطبق بررسیهایی که بیده انجام داده است، آدکامی افلاطون مجمعی از طالبان فلسفه نبوده است که بیایند و احکام جزمی افلاطون را گوش بدهند بلکه مجمعی از دوستان بوده که مسائل فلسفی را با کمک استاد و شاگرد با تشریح مساعی دوستانه «کوینا تافیلون»  $\kappa\omicron\iota\nu\alpha\ \tau\alpha\ \phi\acute{\iota}\lambda\omega\nu$  مطرح و مورد بحث و تبادل نظر قرار می داده اند. آدکامی افلاطون معبدی بوده که در آن استاد و شاگرد به همکاری با

یکدیگر می‌پرداختند و «دوستی» را می‌ستودند. یکی از شاگردان افلاطون بعداً بعدی را برای پرستش دوستی برپا کرد. در اطراف افلاطون، در آکادمی، شخصیت‌هایی به چشم می‌خورد که وابستگی فکری آنان به خاور زمین به ویژه به جهان بینی های پزشکی و نجومی و مذهبی ایرانی بر طبق گزارش‌های قدیمی و تحقیقات فراوان جدید کاملاً محرز گشته است.

یکی از این شخصیت‌ها فیلیپوس اوپونتی است که بنابر تحقیقات ویلاموویتز Wilamowitz، بلندگوی تعالیم ایرانی و شرق در آکادمی بوده است. یکی دیگر از مهره‌های انکارناپذیر در میان اطرافیان افلاطون اویدوکوسوسی کنیدی<sup>۲۶</sup> است که بنابر تحقیقات ورنر یگر<sup>۲۷</sup> Werner Jaeger بلندگوی تعالیم زردتشتی در آکادمی بود. سومین شخصیت از اطرافیان افلاطون زندگینامه‌نویس وی هرمودوروس سیراکوزی<sup>۲۸</sup> است که از سفرهای افلاطون و آشنائی وی با تعالیم مغان گزارش می‌دهد. مدت زمانی بود که اعتقاد دانشمندان بر این بود که بسیاری از عقاید شرقی از راه سرودهای اورفئوسی به آکادمی افلاطون به ویژه به انگیزه‌های افسانه‌ای و اسطوره‌ای در افلاطون راه یافته بود. این اعتقاد توسط پژوهش‌های بعدی به این صورت تصحیح شد: عقاید مورد بحث اورفئوسی نیست بلکه فیثاغورسی است. بیده می‌نویسد هرچه بیشتر عقاید و تعالیم منسوب به اورفئوس پالایش داده شود بهمان اندازه نیز ما به شناسائی فیثاغورس اصلی نزدیکتر و به تأثیرات شرقی در فیثاغورسیسم آگاه‌تر می‌شویم. آکادمی افلاطون در ارتباط مستقیم با مکتب فیثاغورسی موزیون Muséion در شهر کروتون بوده است، یعنی با مکتبی که به مانند خود آکادمی از راه سه مکتب ساموسی و میلئوسی و کنیدی از جهان بینی های خاور زمین بهره‌ها می‌گرفت. مکتب کروتون که عمده‌یک مکتب پزشکی بود، از راه رابط‌های بی‌شماری با جریانات پیشین علمی و نجومی و مذهبی شرق در تماس بود. یکی از این رابطه‌ها اناکسیمندروس است که ارتباط وی با تعالیم شرقی از طریق فرکیدس به اثبات رسیده است.<sup>۲۹</sup> این مکتب ترجیح می‌داد به جای خشونت عمل جراحی از روش‌های ساده‌تری به مانند پرهیز از برخی خوراکیها، ریاضت بدنی، بدن را تحت لوای تعادل و اثر آرامبخش موسیقی و آهنگ در آوردن، استفاده

کند.

دموکدس Democedes (یا دموسدس، برطبق تلفظ فرانسوی) که فارغ التحصیل مکتب کنیدی در رشته پزشکی بود، مدتی در کروتون طبابت کرده بود و بعد از آن به نزد حاکم مطلق شهر ساموس به نام پولیکراتس رفته بود. بعد از اینکه این شهر به تصرف ایرانیان در آمد دموکدس به دربار ایرانی در شوش انتقال داده شد و در آنجا با استفاده کردن از روشهای پزشکی مکتب کروتون، داریوش شاه را شفا بخشید. ظاهراً از طریق اسرای جنگی که در میان آنان پزشک و دانشمند و علاقه‌مند به مسائل فکری حاکم بر آن زمان دیده می‌شود، چه در ایران و چه در یونان بحث‌های جدید ناشی از برخورد اندیشه‌ها بوقوع پیوست. در پرتو این داده‌هاست که گزارش آریستوکسنوس<sup>۳۰</sup> Aristoxenos در ارتباط با آشنائی فیثاغورس با تعالیم زردتشتی و مزدایی و کلدانی بیش از پیش بر اهمیت جلوه می‌کند. جدول امور متضاد که آریستوکسنوس از مکاتب مزدایی به دست می‌دهد شباهتهای زیادی با جدول تناقضات فیثاغورسیان دارد. در پرتو همین داده‌هاست که ما به روح حاکم در مکاتب مگاری Mégaré و ارتری Eretrie آگاه‌تر می‌شویم که پرچم مبارزه با دیانت سنتی یونانیان را برافراشته بود؛ و یک یکتاپرستی عقلانی را جانشین معتقدات پیشین‌تر یونان می‌کرد. دیودور آسپندوسی، که یکی از فیثاغورسیان بود، و دیودور ارتری پرچمداران این جنبش به شمار می‌روند. آنتیستنس Antisthenes که یکی دیگر از پرچمداران مخالفت با اخلاق و عقاید یونانیان بود کتابی در مدح از کورش ایرانی نوشته و یک نظام اخلاق تازه برپا کرده بود که آن را به صراحت تحت لوای «حکمت زردتشت» اعلام کرد بود. قطعات بازمانده از فیلولائوس فیثاغورسی نشانگر این است که چگونه تعالیم ایرانی منعکس در دو کتاب از مکتب کنیدی: کتاب پری هبدمادون *περὶ ἑβδομάδων* و کتاب پری دیابتس *περὶ διαίτησ* اینک بر طبق تحقیقاتی که انجام یافته در نحله نوپای فیثاغورسیها رخنه کرده بود. اینک بر طبق تحقیقاتی که انجام یافته است گزارش آریستوکسنوس که در بالا ذکر شد، گزارشی است که او آن را از معلم خود کسنوفیلوس، یعنی از شاگرد فیلولائوس، دریافت کرده بود. به نزد فیلولائوس آمده است که نسبت بهار به پاییز نسبت ربع  $\frac{1}{4}$  است، و نسبت بهار به

زمستان نسبت خمس  $\frac{1}{5}$  است و نسبت بهار به تابستان نسبت ثمن  $\frac{1}{8}$  است. همین عقیده را برخی از گزارشگران قدیمی به فیثاغورس و برخی دیگر آن را به کلدانیان منسوب می کنند.

فرانتس بول Franz Boll اثرات تعالیم اوستائی را در نزد اویدوکسوس کنیدی، که بلندگوی تعالیم ایرانی در آکادمی افلاطون بود، باز یافته است. یکی دیگر از این رابطه ها که آکادمی افلاطون را در پرتو جهان بینی های شرقی قرار می دهد امپدوکلس است که صاحب تعلیم مربوط به عناصر چهارگانه و دو نیروی دوستی و دشمنی  $\phi\iota\lambda\iota\alpha-\nu\epsilon\tau\iota\kappa\omicron\varsigma$ ، یعنی تعمیم دادن دو نیروی متضاد حاکم بر اخلاقیات زردشتی بر زمینه تکوین فیزیکی عالم است.

امپدوکلس کتابی تحت عنوان سرگذشت کوروش (کسرکودیا بازیس)  $\Theta\epsilon\rho\epsilon\upsilon\omicron\upsilon$   $\delta\iota\alpha\beta\alpha\sigma\iota\varsigma$  نوشته بود که، بر طبق گزارش ارسطو، خواهرش به تاوان سوزاندن اکروپولیس یونانی به دست ایرانیان آن را سوزاند. در متون دوره قدیمی اعتقاد بر این بود که امپدوکلس شاگرد مغان است که ضمناً در فن سخنوری و طبابت مهارت داشته است. رنگ سفید و روشن در نزد ایرانیان بر پاکی و نور، یعنی بر اصل نیکی و دوستی، و رنگ تیره و سیاه بر ناپاکی و تاریکی، یعنی بر اصل بدی و دشمنی، دلالت می کرده است. اینک فیثاغورسیان اولیه، بنابر تحقیقات فرانتس کسومون Er. Cumont، خروس سفید را که خروس مادی  $M\eta\delta\iota\kappa\omicron\varsigma \delta\omicron\rho\nu\iota\varsigma$  (=مدیکوس اورنیس) یا خروس پارس  $\pi\epsilon\rho\sigma\iota\kappa\omicron\varsigma \omicron\rho\nu\iota\varsigma$  (پرسیکوس-اورنیس) می نامیدند، اصلاً قربانی نمی کردند. تحقیقات نشان داده است خروس سفید در نزد مزدآپرستان آسیای صغیر موجودی مقدس به شمار می رفته است. این داده ها نه تنها بر نفوذ تعالیم مزدائی در نحلّه نوپای فیثاغورسی بلکه به شیوع آداب و رسوم شرقی در این نحلّه دلالت می کند. بنابر تحقیقات دیگر، اویدوکسوس کنیدی شاگردانی داشت آسیائی که آنان را با خود به مکتب آکادمی افلاطون آورد. ارسطو از سوی دیگر، در يك قطعه ای از نوشته های گمشده اش، که آن را روز Rose ویرایش و منتشر کرده است، افلاطون را «مؤسس يك دیانت تازه بر مبنای نیکی می شناسد که رسالت

زردتشت را دنبال می کرده است».

در بالا به دو کتاب از حوزه مکتب کنیدی اشاره شد که یکی از آنها پری هبدو مادون (= درباره هفته‌ها) نام دارد. این کتاب که در سرودهای نحله اورفئوسی از یک سوی و در نحله نوپای فیثاغورسیان از سوی دیگر و در آکادمی افلاطون از سوی سوم تأثیرات وافر به جای گذاشته است، کتابی است که مأخذ آن عمده دامداد نسک اوستا بوده است؛ نسکی که به زبان اوستائی مفقود ولی به زبان پهلوی در بندهش محفوظ است. کتاب مزبور را قدما، توأم با سه کتاب دیگر تحت عنوان پری دیابتس  $\text{περὶ διαίτης}$  (درباره نحوه زندگی) و پری سارکون  $\text{περὶ σαρκῶν}$  (درباره گیتی) یعنی جهان گوشتین و پری فوزون  $\text{περὶ φύσων}$  (درباره طبیعیات) به غلط منسوب به ابقرراط حکیم کرده بوند، در حالی که این کتابها نه تنها از تألیفات ابقرراط نیستند بلکه آکنده از تعالیم شرق به ویژه ایرانیست (و احتمالاً مغان یونانی شده آنها را به نگارش در آوردند). در مکاتب میلئوس و کنیدوس و ساموس و کروتون و سرانجام در آکادمی افلاطون گاهی به صورت علنی و گاهی با ایما و اشاره بر زبان این یا آن شخصیت تاریخی یا از زبان یک شخصیت افسانه‌ای که اسمی بی‌مسمای یونانی بر وی می‌نهادند جاری می‌شد. در میان مکاتب یونانی، مکتب کنیدوسی بیشتر از هر مکتب دیگری در رابطه با مکتب ایرانی شوش بود. پزشکان یونانی درباره پادشاهان ایرانی منجمله ضامن چنین ارتباطهایی بودند. کتزیاس  $\text{Ctésias}$  که به مدت هفده سال (از سال ۴۱۶ تا ۳۹۹ ق. م) در دربار ایرانی بود یکی از منابع اصلی برای محتویات کتاب پری دیابتس  $\text{περὶ διαίτης}$  به شمار می‌رود.

### نتیجه‌گیری

در تحقیقات منعکس در دو کتاب سپیده‌دم فلسفه و خاور زمین تألیف مارتین لیچفیلدوست و سپیده‌دم فلسفه یا افلاطون و خاور زمین تألیف ژ. بیده، ما به منابع فراوانی جهت کشف تأثیرات شرقی در فلسفه یونانی بر می‌خوریم که می‌تواند مکمل منابعی باشد که ما در کتاب «تأثیر فرهنگ و جهانبینی ایرانی بر افلاطون»

معرفی کرده بودیم. هر يك از این منابع می تواند راهنما و معرف منابع دیگری باشد که گردآوری کل آنها می تواند به تألیف يك كتاب تحت عنوان کتابشناسی تأثیرات شرقی در فلسفه یونانی منجر گردد.

در پرتو يك چنین کتابشناسی می توان آرزو کرد با اینکه دانشمندان نامی همچون تز لّر Zeller فردريك کاپلستون (تاریخ فلسفه، ترجمه سیدجلال الدین مجتبوی، جلد اول، قسمت اول، صفحه ۲۷ و الخ) منکر تأثیرات شرقی در فلسفه یونانی هستند، دانشمندانی ایرانی بیایند و از فتواهای اغلب مغرضانه فلسفه سریچی بکنند و بر موارد تأثیرات شرقی در فلسفه یونانی انگشت بگذارند تارفته رفته زمینه ای فراهم آید که از آن تاریخ فلسفه کاملی، با در نظر گرفتن تأثیرات شرقی بر فلسفه یونانی و تأثیرات فلاسفه دوره اسلامی بر فلاسفه قرون وسطی، حاصل آید (ان شاء الله).

#### \* پی نوشتها و مأخذ:

۱. از انتشارات انجمن فلسفه ایران، سال ۱۳۵۶.
۲. در مجله فلسفه، شماره ۶، سال ۱۳۶۱، صفحه ۷۷ تا ۹۳.
۳. ولا یبعد ان یكون قد وقع الینا من جهة غیر اليونانیین علوم، ابن سینا، منطق المشرقیین، چاپ قاهره، ۱۹۱۰، مقدمه، مقایسه شود با پانویس ۳ از صفحه ۹۵ از کتاب «تأثیر فرهنگ و جهان بینی ایرانی بر افلاطون».
۴. ر.ک. به فهرست منابع در کتاب «تأثیر فرهنگ و جهان بینی ایرانی بر افلاطون».
۵. در صفحه ۱۳۹ از کتاب «تأثیر فرهنگ . . .» نام این مؤلف اشتباهاً E. West قید شده است که به این مناسبت در اینجا به M. L. West تصحیح می شود.
6. M. L. West, early Greek Philosophy and the Orient, Oxford 1971, p. 166.
۷. دوشن گیمن يك ایران شناس باطناً یونان پرست است که بنا به گفته وست (همانجا، بزرگ ۱۶۸ تا ۱۶۹) عادتی راحت طلبانه دارد بدین معنی که او در انتخاب تفسیرهای حریفانش تنها مطالبی را برمی گزیند که پاسخگوی نیاز باطنی خود باشد. نیز مقایسه شود با «تأثیر فرهنگ . . .» صص ۹۶-۲۷ و ۲۸.
۸. م. ل. وست، همانجا.
9. Cfr. M. L. West, Op. cit., pp. 169-170.
10. J. Bidez, Eos ou Platon et l'orient, Bruxelles 1945.
۱۱. پاورزانیاس که در نیمه قرن دوم میلادی می زیسته است مؤلف کتابی است تحت عنوان پری هگزیس Peri hegesis (راهنمای یونان گردی) در ده جلد.
۱۲. سنکا Seneca فرزند Annaeus Seneca صاحب نوشته های فراوان است من جمله ۱۲۴ رساله در خطاب به لوکیلیوس Lucilius.

۱۳. راجع به شماره ۹، ر. ک. محاوره قوائین، 759D.
۱۴. دیوگنس لائرتیوس حدود ۲۷۵ میلادی کتابی تحت عنوان تاریخ فلاسفه یونانی، در ده جلد، به نگارش در آورده است.
۱۵. اورونتوباتس، اسمی است ایرانی که بر آن تغییرات آوایی به اقتضای زبان یونانی رخ داده است. یوستی، در نامنامه ایرانی احتمالی می‌دهد که ریشه این کلمه «اروندپات» باشد، به معنی «تحت حمایت اروند». اروند به معنی قوی و پهلوان همان واژه‌ایست که به فارسی نوین لوند (کوه لوند) شده است.
۱۶. متن یونانی عبارت است از:

Μιθραδάτης ὁ περσος ἀνδρῶντα Πλάτωνος  
ἀνέθετο εἰς τὴν Ἀκαδημίαν καὶ ἐπεργάφε.

Μιθραδάτης Ὀροντοβάτου Πέρσης Μούσαις  
εἰκόνα ἀνεθήκε Πλάτωνος τῆν Σιλανῶν ἐποίησε.

مهرداد ایرانی پیکره افلاطون را در آکادمی برپا کرد و در زیر آن منقور کرد:

مهرداد فرزند اروندپات ایرانی پیکره افلاطون را وقف ربات النوع کرده که سیلانیون آن را ریخته‌گری کرد.

۱۷. راجع به مرادف بودن «گلدانی» در برخی از موارد خاص با «ایرانی». ر. ک. به: کتاب تأثیر فرهنگ و جهانیابی ایران بر افلاطون ص ۱۷، زیرنویس ۴۴.

۱۸. ر. ک. به:

E. Bignone, Conferme all'Aristotele Perduto, in Mélanges Boisacq, pp. 87 ff.

E. Bignone, L'Aristotele Perduto e la formazione filosofica di Epicuro, T. II, pp. 77, 84 ff.

۱۹. اروس (= ار) فرزند ارمنی. بیده (همانجا، پانویس ۷ از فصل ۶، صفحه ۱۶۸) با استناد بر تحقیقات گروپه (میتولوژی یونانی، صفحه ۱۳۴۵) این اسم را بازتابی از Arā, fils d'Ara-m فرزند آرام می‌داند که در متون کلدانی و آشوری آمده است. داستانی را که افلاطون در ارتباط با ار در کتاب دهم محاوره جمهوری بازگویی کند شباهتهای زیادی با حکایت «آرا» در متون کلدانی و آشوری دارد. «آرا» نیز به مانند «ار» از میان مردگان به زندگی برگشته بود و از دنیای دیگر خبر می‌داد. محتویات داستان Er را بیده به دقت بررسی کرده است و به منشأ شرقی بویژه ایرانی آن دلایل فراوان ارائه می‌کند. نیز ر. ک. به: تأثیر فرهنگ و جهانیابی ایران بر افلاطون، صص ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۴۵، ۴۸.

۲۰. ر. ک. بیده، همانجا، زیرنویس ۱۰ مربوط به صفحه ۳؛ باز هم ر. ک. به: بیده، مغان یونانی شده، جلد اول ص ۱۱۱ و جلد ۲، ص ۱۵۹.

۲۱. راجع به دموکریتوس در ارتباط با ایران، ر. ک. به: تأثیر فرهنگ و جهانیابی ایران بر افلاطون، ص ۱۹ و ۲۳. همچنین ر. ک. به:

۲۲. او دوکسوس (یا اویدوکسوس) کنیدوسی (یا کنیدی) در حدود ۳۹۰ تا ۳۴۰ ق. م می‌زیسته است. او یکی از ریاضیدانان و ستاره‌شناسان شهر یونانی بود که بنابر تحقیقات بیشمار محرز شده است که بلندگوی تعالیم شرقی به‌ویژه ایرانی در آکادمی افلاطون بوده است. ر. ک. به:

D. P. Sanjana, Views of Classical Writers regarding Zoroaster and his doctrines, Translated form Fr. Windischmann's Zoroastriische Studien, 1932, p. 50.



ور.ك. به: «تأثیر فرهنگ و جهانی بینی ایران بر افلاطون» صص ۲۳ و ۲۵ و ۷۵ و ۸۱. راجع به اقامت اودوکسوس در مصر و ترجمه کتابی از مصری به یونانی، ر.ك. به: ژ. بیده، همانجا، ص ۲۶ و راجع به مسافرت های دیگر اودوکسوس به خاورمیانه ر.ك. به: بیده، همانجا، برگ ۱۶۴، پانویس ۲۳ و ص ۳۰. اودوکسوس صاحب کتابی است تحت عنوان پریودوس گس (= $\text{περίοδος γης}$ ) = گردش دور جهان = جهانگردی). در این کتاب از جهانی بینی های شرقی به تفصیل سخن رفته است. پلوتارکوس (یا پلوتارخوس) Plutarchos (۴۶ تا ۱۲۰ بعد از میلاد) در تدوین کتاب خود تحت عنوان «ایزیس و اوزیریس» از کتاب اودوکسوس استفاده کرده است. راجع به چگونگی مطلع شدن اودوکسوس از تعالیم رایج در ایران، ر.ك. به: ژ. بیده، همانجا، ص ۳۲ و الخ. یکی از منابع مهم اودوکسوس، کتزیاس است که پس از اینکه ۱۷ سال در دربار ایران بود، در کنیدوس زمانی به نگارش تألیفات مشهور تاریخی اش پرداخت که اودوکسوس در آنجا تحصیل می کرد. کتزیاس مأخذ کتاب «پری دیابیس»  $\text{περὶ διαίτης}$  (نحوه زندگی کردن) نیز است. در مکتب پزشکی کنیدوس نه تنها پزشکان ایران نیز وجود داشتند بلکه به فراگیری زبان و شناخت تعالیم ایرانی نیز می پرداختند. ر.ك. به:

R. Reitzenstein, *Bibl. Warburg* 1926, p. 8:

G. Massina, *Der Ursprung der Magier*, Roma 1930, p. 31.

راجع به ملحق شدن اودوکسوس با حوزه خود به آکادمی افلاطون، ر.ك. به: فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، ترجمه سیدجلال الدین مجتویی، جلد اول، قسمت اول، تهران ۱۳۶۲، صفحه ۱۸۷ و ۳۵۹، اودوکسوس شاگرد آرخیئاس Archytas مصری الاصل یونانی شده بود که یکی از مطلعین دست اول از جهانی بینی های خاورزمین به شمار می رفته است. اودوکسوس از استادش، آرخیئاس فیثاغورسی، سرمشق گرفته به شناخت هرچه بیشتر ریاضیات و نجومیات و الهیات مشرق زمین علاقه وافر نشان می داده است. بیده می نویسد که اودوکسوس نیازی به رفتن به ایران نداشت زیرا که سرتاسر آسیای صغیر تا حتی منطقه اژه پُر از مغان ایرانی شده بود که برای خود آتشکده ها در

Pergame, Magnésie, Hiérocéсарée, Hypaea Dascylium, Lydie

برپا کرده بودند و اودوکسوس بعد از برگشتن از مصر در منطقه داسکیلون به تدریس پرداخته بود و دانشجویانی آسیایی در جوار دانشجویان یونانی دور خود جمع کرده بود که بعدها با آنان به آکادمی افلاطون ملحق شد (ر.ك. بیده، همانجا، برگ ۳۴ تا ۳۵).

۲۳. هراکلیدس پونتوسی Heracleides Pontikos یکی از اطرافیان افلاطون بود و مباحث محاوره هائی است که کیکرو Cicero و پلوتارخوس آنها را برای خود سرمشق گرفته بودند. ر.ك. به:

V. O. Hiltbrunner, *Kleines Lexicon der Antike*, 1961, s. v.

ویلاموویتز Wilamowitz اثرات محاوره های هراکلیدس را در محاوره های افلاطون باز یافته است (ر.ك. به: بیده، همانجا، صفحه ۵۳). حکایت (mythos) امپدوتیم در نزد هراکلیدس شباهتهای زیادی با حکایت Er نزد افلاطون دارد. حکایت امپدوتیم عنوان کتابی بوده به نام پری تون آن هایدو  $\text{περὶ τῶν ἐν Ἰσίδου}$  (درباره امور در فرانسوی مرگ). فرق میان امپدوتیم هراکلیدس با اِر افلاطون در این است که اِر افلاطون از میان مردگان برگشته بود در صورتی که امپدوتیم هراکلیدس در رؤیا امور مورد حکایت را دیده بود. هر دو اسم امپدوتیم وار اسمهایی است که برای بار اول در ادبیات یونانی به چشم می خورد و فاقد معنی به زبان یونانی است. بیده معتقد است که این اسم ساختگی در ارتباط با امپدوکلس است که معلّم استاد هراکلیدس بوده است (بیده، همانجا، صفحه ۵۵). اختلافاتی که این دو حکایت از یکدیگر دارند ناشی از این است که هراکلیدس معتقد به تعلیم مثل نبود. هر دو حکایت از روی يك حکایت شرقی ساخته و پرداخته شده است (ر.ك. به: بیده، همانجا ۵۷ تا ۵۹).

۲۴. ر.ك. به: تأثیر فرهنگ و جهانیابی ایران بر افلاطون ص ۲۳ تا ۲۷.
۲۵. در محاوره‌های طیمایوی و کریتیاس افلاطون از جزیره‌ای افسانه‌ای که در زمانهای قبل از تاریخ به اقیانوس اطلس فرورفته بود حکایت می‌کند. این جزیره امپراطوری اطلس را تشکیل می‌دهد است. و اطلس با شانه‌هایش ستونی را بر پا نگه می‌دارد که حامل آسمان است. حکایت يك غول که حامل زمير و آسمان باشد حکایتی است بسیار قدیمی و شرقی (ر.ك. به: همانجا، V. O. Hiltbrunner ص ۸۳). اتلانتیس جزیره‌ای بوده است با يك نظام از قماش يك مدینه فاضله که بعدها به علت بزهکاری و زیاده‌روی ساکنین آن، طعمه طوفان‌ها شده و به دریا فرو رفت. بیده این حکایت را و مشابهاات و اهداف آن را، که تغییرات رخ داده شده در آن را توجیه می‌کند، به تفصیل بررسی کرده است (ر.ك. به: بیده، همانجا، صفحه ۱۸ تا ۴۰ از ملحقات).
۲۶. Eudoxos از Knidos، ر.ك. به: پانویس ۲۲ در بالا.
27. W. Jaeger, Aristoteles, Grundlegung einer Geschichte seiner Entwicklung, Berlin 1955, pp. 134 ff.
- ورنریگر که اگر بزرگترین یونان شناسان در زمینه فرهنگ شناسی یونان باستان نباشد با قرار تمام یونان شناسان یکی از بزرگترین مراجع یونان شناسی است. او، با وجود اینکه به مانند اکثریت یونان شناسان می‌خواهد «قریحه بی‌همتای یونانی» کماکان دست نخورده بماند نمی‌تواند در قبال وجدان علمی اقرار نکند که «شیفتگی آکادمی افلاطون نسبت به تعالیم ایرانی يك نوع خلسه و مستی بود»، همانجا، برگ ۱۳۴.
۲۸. Hermodoros از Syrakus.
۲۹. ر.ك. به: آراء اناکسیمیندروس در پرتو اندیشه‌های شرقی در مجله «فلسفه»، نشریه اختصاصی گروه آموزشی فلسفه، شماره ۶، ۱۳۶۱، ص ۷۷ تا ۹۳.
۳۰. Aristoxenos ملقب به موسیقی دان یکی از فیثاغورسیان بود که به مکتب ارسطو روی آورده و دیدگاههای مربوط به اخلاقی و موسیقی فیثاغورسیان را با آراء ارسطو تلفیق داده بود.